

نمایش ویژه کودکان

((گاو مهربان و الاغ نادان))

راوی: تو یک جنگل سبز و پر آب و خیلی خنک حیوانات با صلح و صفا با هم زندگی می کردند و حسابی به هم مهربونی می کردند تا اینکه ... الاغ نادان وارد جنگل شد و زندگی ها تلخ شد اونهم چه تلخی ... بریم با هم ببینیم.

الاغ نادان: گاو مهربون که میگن تویی؟ ... با این شاخهای تیز و بزت چطور این همه مهربونی؟ هان؟
گاو: چه ربطی به هم دارند؟ ... شاخهای من خدادادیه و مهربونی هم جز اخلاق خوبه که باز هم خدا به من داده ... تازه شیر هم دارم که مردم از اون استفاده می کنند.

الاغ: از شیر تو ماست دلپذیر و خامه هم درست می کنند

گاو: بله هم از شیر من و هم از شیر گوسفندها که کمی اون ورتر زندگی می کنند.

الاغ: تو داری چیکار میکنی؟

گاو: دارم مسواک می زنم ... تا دندونام سالم بمونند

- الاغ نادان یک دفعه مسواک گاوو گرفت و یک جفتک هم به گاو زد و رفت

گاو: ای وای این چه کاریه که کردی؟ ... مسواک منو برگردون

- خرگوش اومده و میگه

خرگوش: آقا گاو چه شده؟ ... چرا ناراحتید؟

گاو: این الاغ نلامهربون مسواک منو گرفت و فرار کرد

خرگوش: این بار که اومدن با اون شاخهای تیزت چنان بهش بزن تا حسابی ادب بشه ... بعدش رفت و گاو شروع کرد به خوردن علف

گاو: مگه به خاطر یک مسواک باید از شاخهایم استفاده کنم؟ نه نه، مادرم گفته نباید کسی رو اذیت کنم ... شروع می کند کتاب خواندن.

گاو: بابا نان آورد ... بابا آب آورد ... بابا با اسب نان آورد ... بابا با اسب آب آورد.

– در همین حال الاغ می آید و گاو و کتاب خود را پنهان می کند.

الاغ: خودم دیدم که داری کتاب میخونی ... تازه صدات هم می اومد

گاو: مگه دزدی می کنم که پنهان کنم؟ ... دارم درسامو می خونم.

الاغ: نه میگم چرا میگی بابا آب آورد ... بابا آب داد درسته.

گاو: ای نادان چرا نمی خوی بدونی نان و آهو خدا میده نه پدر و مادر.

الاغ: خب قبوله ... بده کتابتو ببینم

گاو: اونوقت مثل مسواک برداری ببری

الاغ: نه اوندفعه شوخی کردم

گاو: مگه من با تو شوخی دارم؟

الاغ: نه ولی فقط یکدفعه کتابو ببینم و پس بدم

گاو: حتما پس میدی؟

الاغ: آره چرا که نه؟ ... نترس.

گاو: بیا ... کمی بخون و بعدا پس بده ... سالم آ ... نه که پاره پاره کنی ... معلم ما خیلی سخت گیره ... منو دعوا می کنه.

الاغ: من که از معلم حساب نمی برم و اصلا نمی ترسم و به حرفش گوش نمی کنم

گاو: من هم نمی ترسم ولی یک حیوون خوب باید به بزرگتر خود مخصوصا معلم خودش احترام بگذاره ... تازه نظم و انضباط و تمیزی برای خودمان خوبه

الاغ: چه حرفهایی میزنی ... من که نمی فهمم که چی میگی ... خب من میرم ... کتاب هم هر وقت پشت گوشتو دیدی اونو هم می بینی.

الاغ: یک جفتک محکم به گاو میزنه و گاو از درد به خودش می پیچه

گاو: آخ دلم ... چرا منو میزنی؟ ... ای نادان ... زورگو کتابمو پس بده ... کتابم.

– خرگوش وارد میشه میگه

خرگوش: ای گاو مهربون دیدی دوباره الاغ نادان تو رو زد و در رفت؟ ... آخه چرا از شاخه‌های استفاده نمی کنی؟ ... اون وسیله دفاعیه توئه

– گاو در حالیکه گریه می کند و ناله از درد میگه:

گاو: نه شاخه‌های من برای دشمن تیز شده نه برای دوست.

خرگوش: واه واه ... این الاغه رو دوست خودت میدونی؟ ... با این دوست دیگه نیازی به دشمن نداری

گاو: اون دوست منه ... فقط کمی نادانه ... همین ... خوب میشه

– گاو در حال خوردن غذا و علف ... الاغ وارد میشه در حالیکه بشدت ناله می کند و پاهایش شکسته.

گاو: ای الاغ نادان چی شده؟ ... چرا گریه می کنی؟ چرا ناله می کنی؟

الاغ: ای گاو مهربون به دادم برس ... پاهایم شکسته دارم از درد می میرم ... کمک کن ... منو برسون به دکتر

گاو: نترس ... خودم بهت میرسم تا خوب بشی ... الان می برمت به خونت

– گاو به الاغ کمک می کنه تا به خونه بره ... و توی خونه به الاغ رسیدگی می کنه تا خوب بشه.

خانه الاغ

گاو: کمی باید شیر بخوری تا استخونه‌های خوب جوش بخوره.

الاغ: گاو مهربون ... خیلی ازت شرمنده ام این همه بهت بدی کردم ... امّا تو مرا از مرگ نجات دادی ... اگر تو نبودى ... هیچ کسى به من کمک نمى کرد.

گاو: خب حیوونای جنگل هم حق دارند ... خیلی اونا رو اذیت کردی ... البته اونا نباید از تو انتقام می گرفتند، باید جواب بدی را با خوبی داد

الاغ: اگر اون شب و توی جنگل تنها زیر بارون می موندم حتما می مردم

گاو: نه هموئن حيوونا ... نـمی گاشتند شب و با درد و رنج سپری کنی

الاغ: بهرحال فعلا که مهربونی تو برام ثابت شده ... تو واقعاً مهربونی

گاو: ممنونم ... ولی باید یه قولی به من بدی

الاغ: چه قولی؟

گاو: قول بدی دیگه به کسی بدی نکنی و الاغ مهربونی باشی.

الاغ: قول می دهم دیگه به کسی بدی نکنم و مهربون باشم.